

بەسەندە

قورتنش بىلەن ۲

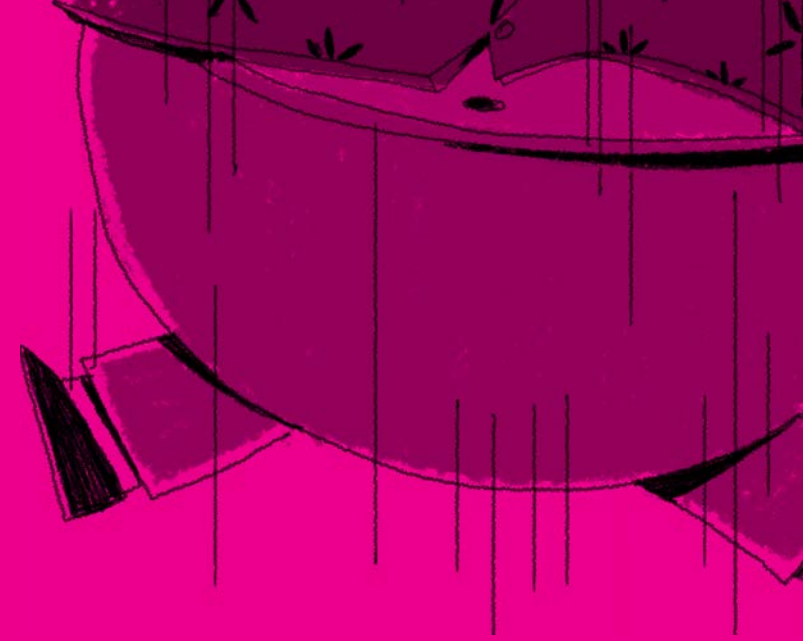
يەك قورتنش بەسە غول پىكرا!

هوپا
Hoopa

قورتش بدە ۲

یک قورتش بدەى غول پیکرا!

نویسنده: عادلە خلیفی
تصویرگر: محمد باباکوهی



گر به خودش را کشید تا بالای درخت. اما به نیمه‌ی تنه‌اش
هم نرسید.
آن قدر بهش سنگ انداختند که لیز خورد و پایین افتاد.
دوید توی جوی،
زیر ماشین‌ها پنهان شد
و حتی آمد پشت پاهای قورتش بده قایم شد،
اما پسرها رهایش نکردند. تا توانستند پیشش کردند، حتی
خواستند به پاهای قورتش بده هم سنگ بیندازند تا اینکه گربه
دوباره دوید توی جوی.
قورتش بده دل خوشی از گربه‌ها ندارد، چون پرنده‌ها را می‌خورند،
اما اذیت کردن کسی که از تو خیلی خیلی کوچک‌تر است، کار
بدی است.
مثل اینکه قورتش بده انگشتش را بگذارد توی دهانش و خودش
را...

فصل اول

هیولا! هیولا! هیولا آمده توی شهر!

وقتی آدم خیلی معروفی باشی
و کارهای خیلی بزرگی انجام داده باشی،
آدم معمولی بودن خیلی سخت می‌شود. هر آدمی مشهور بودن را
دوست دارد، حتی «قورتش بده»!
قورت ندادن آدم‌های بد هم که از همه چیز سخت‌تر است. مثل
آن روزی که قورتش بده پسرهایی را دید که سنگ می‌انداختند
به یک گربه.



و باد کند



باد

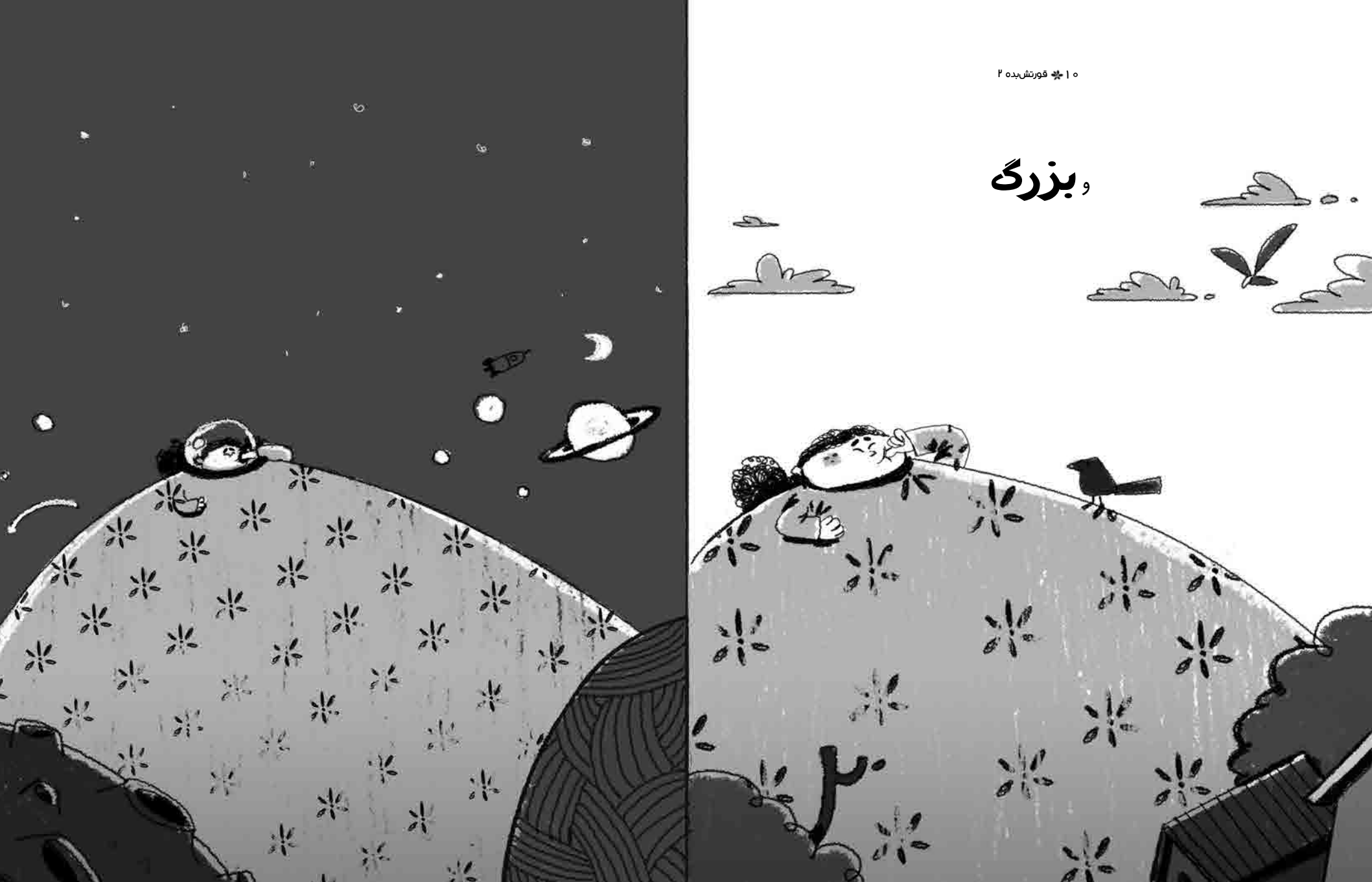


و بزرگ



و باد

و بزرگ





و **بزرگ‌تر** شود و برود بالای سر پسرها و بترساندشان.



و آرام



یک قورتش بدهی غول پیکر!

پسرها فریاد زدند: «هیولا! هیولا! هیولا آمده توی شهر!» و
دویدند.

قورتش بده هاچ وواج بود. مگر او واقعاً باد شده بود؟
قورتش بده انگشتش را...

آرام

و آرام‌تر از توی دهانش درآورد
و کوچک

و کوچک



و کوچکتر شد.



حالا دوباره شده بود یک قورتشیده معمولی!
شاید فقط خیال کرده بود!
پس دوباره انگشتش را گذاشت توی دهانش و خودش را...

باد



و باد



و باد کرد



و بزرگ



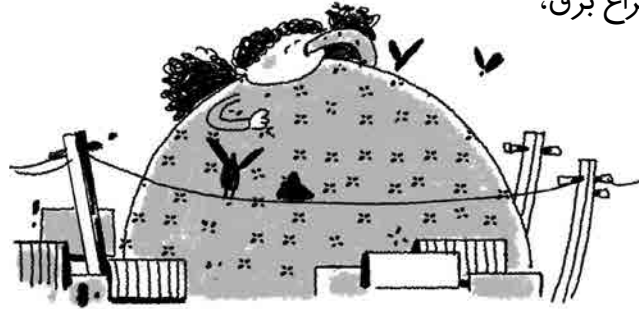
از سقف ماشین‌ها بلندتر شد،



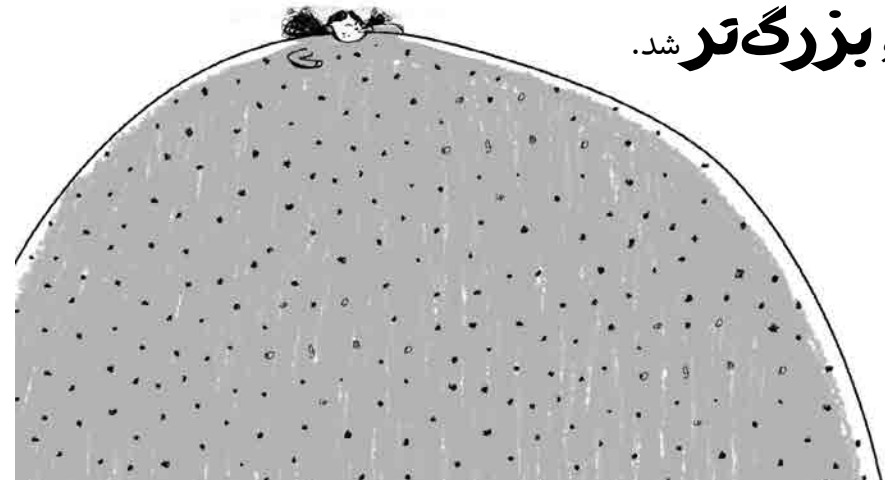
و بزرگ



از تیرک چراغ برق،



و بزرگ‌تر شد.



از درخت کاج کنارش،



حتی از آن ساختمان خیلی بلند انتهای خیابان که رفتن روی پشت‌بامش و دیدن شهر از آن بالا، آرزوی همه بود. بعد از آن قورتش‌بده می‌توانست همه‌ی شهر را از خیلی بالاتر از آن ببیند. او از همه‌ی همه‌چیزها بلندتر بود.

قورتش‌بده باز شده بود یک قورتش‌بده‌ی **غول‌پیکر!** پایین پایش را نگاه کرد. ماشین‌ها توی خیابان ایستاده بودند و مردم می‌دویدند. حتماً از دیدن او وحشت کرده بودند. قورتش‌بده در پنجره‌ی ساختمان‌ها، مردمی را دید که سرشان را بیرون آورده و تماشایش می‌کردند. بعد انگار که یادشان بیفتد هیولا ممکن است ترسناک باشد، فریاد می‌کشیدند و



پنجره‌هایشان را می‌بستند قورتش‌بده صدایشان را نمی‌شنید. فقط دهان ریزشان را می‌دید که مثل یک حفره‌ی سیاه باز می‌شد.

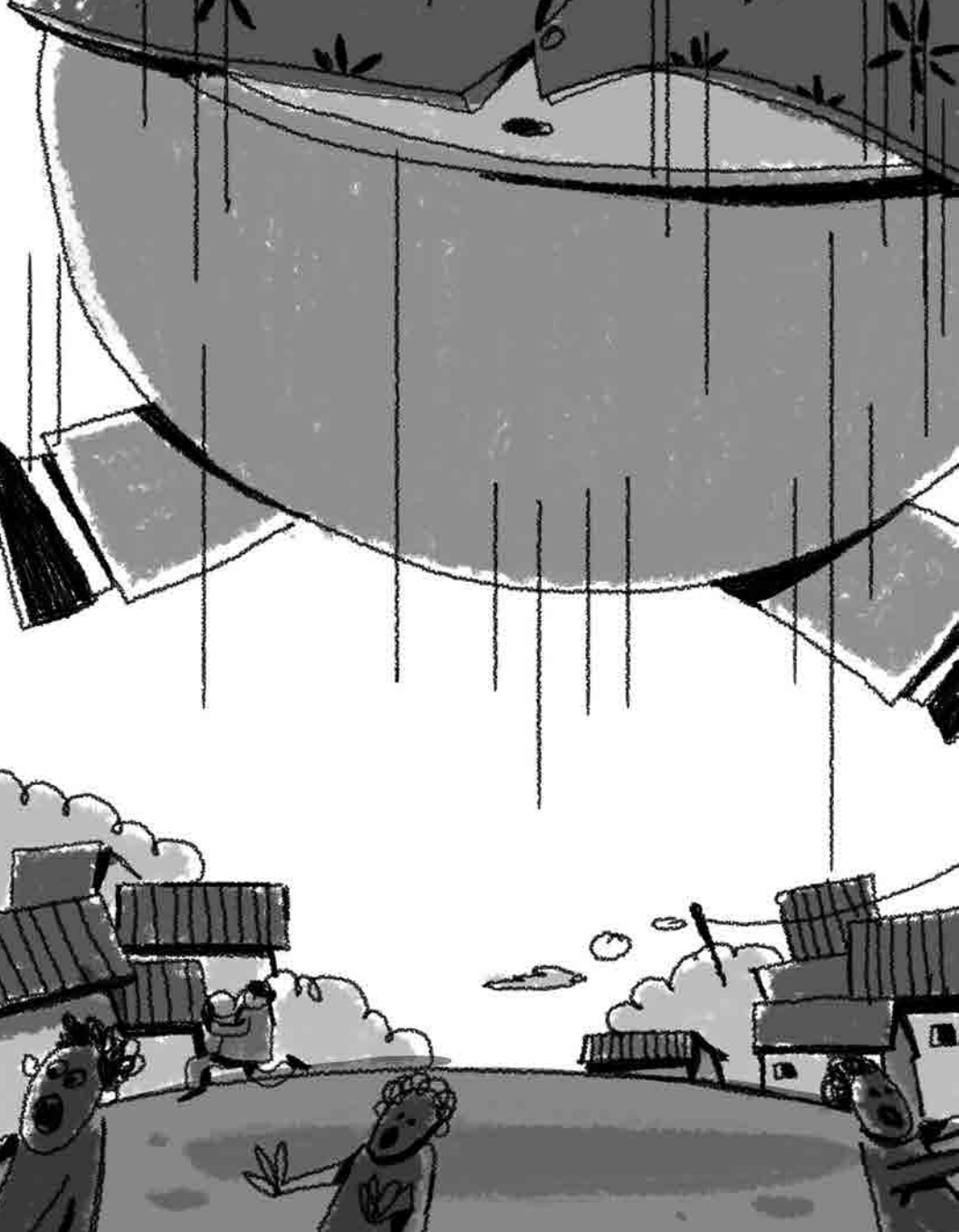


قورتش‌بده سرش را چرخاند تا آن طرف شهر را هم ببیند، اما موهایش کشیده شد و دردش گرفت. چیزی روی سرش تکان می‌خورد. **قار! قار! قار!**

از نظر قورتش‌بده کلاغ‌ها همیشه پرنده‌های پرسروصدای مزاحمی بودند که آرامش شهر را بر هم می‌زدند. قورتش‌بده سرش را تکان داد، اما کلاغ نپرید. محکم‌تر تکان داد، باز کلاغ **قار قار** کرد. سر جایش نشسته بود. انگار چنگال‌هایش فرو رفته بود توی موهای قورتش‌بده و داشت با نوکش دانه‌دانه موهایش را می‌کشید و از جایش درمی‌آورد.

قورتش‌بده عصبانی بود. انگشتش را محکم از دهانش بیرون کشید تا کلاغ را از روی موهایش بپراند. اما... مثل بادکنکی که یک‌باره بادش خالی شود...

کوچک و کوچک و کوچک‌تر شد و با پشت به زمین خورد. هر چه به زمین نزدیک‌تر می‌شد، صدای فریاد مردم را که فرار می‌کردند، بلندتر می‌شنید.



حتی ریختن برگ‌های درخت‌ها،
پرت شدن پرنده‌ها و خوردنشان به در و دیوار مغازه‌ها و خانه‌ها.

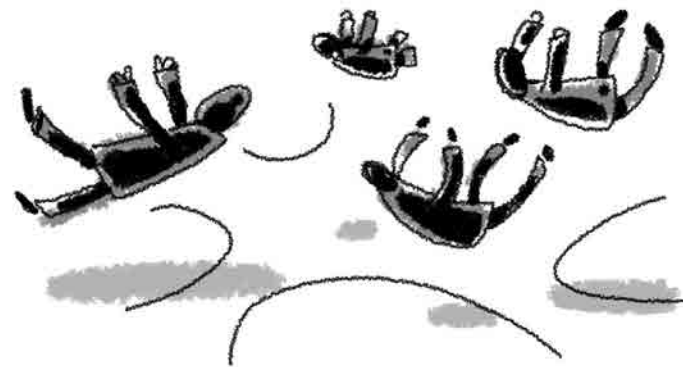


خیلی چیزها خراب شد، شکست و قورتش بده خیلی خیلی همه
را ترساند. قورتش بده این را نمی‌خواست. اما انگار کارهای بدی
کرده بود.

صدای **خردشدن** شیشه‌ها از جریان بادی که از دهانش
بیرون می‌زد،



به‌هوارفتن مردمی که نزدیکش بودند.



خیابان خلوت شده بود.
پشت قورتش بده درد
می کرد و کلاغ هم هنوز روی سرش بود. حالا
که کوچک شده بود، سنگینی کلاغ را روی سرش
حس می کرد. این بار صدایش هم بلندتر بود.





در داستان بعدی «قورتش بده» چه می‌گذرد؟



همه دلشان تنگ می‌شود. برای چیزها و کسانی که دیگر نیستند. یکی برای دوستش دل‌تنگ است، یکی برای پارک‌رفتن، یکی برای مادر بزرگ یا اسباب‌بازی گم‌شده‌اش. اما دل قورتش بده برای مامانش تنگ شده. پروفیسور نمی‌خواهد قورتش بده مامانش را پیدا کند. خیلی کارها می‌کند که جلوی قورتش بده را بگیرد. اما قورتش بده بی‌خیال نمی‌شود. حالا قورتش بده چطوری باید دنبال مامانش بگردد؟ شاید راهش این است که دل‌تک شود، یا حمله کند به مردم و شهرها! اما چطوری؟

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کِرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر